

نقش بهمن بیگی در ایجاد دانشسرای عشایری

فاطمه بینشی فر^۱

چکیده

محمد بهمن بیگی یکی از چهره‌های محبوب و آشنای عرصه‌ی فرهنگ و ادب و از بنیان‌گذاران آموزش عشایری است که با تلاش و کوشش وصف‌ناپذیر در جهت پرورش استعداد‌های درخشان فرزندان عشایر ایران، قدم‌های ماندگار برداشته است. بهمن بیگی متوجه این امر شده بود که تنها راه نجات عشایر، در بالا بردن سطح سواد جمعیت است. بهمن بیگی دریافت که کلید مشکلات عشایر در لابه‌لای الفبا است. از این رو معتقد بود که باید قیام کرد، قیام همگانی و از این جهت مردم را به یک قیام مقدس دعوت کرد؛ قیام برای باسواد کردن مردم ایلات. بهمن بیگی با تشکیل کلاس‌های عشایری و تربیت معلمان مؤمن و متعهد برای تدریس، ایجاد کتابخانه‌های سیار، دانش را به میان عشایر برد و از کودکان محروم، آینده‌سازانی بصیر و مطلع ساخت. بهمن بیگی تصمیم گرفت به جای چوب شبنانی، قلم در دست کودکان عشایری نهد و خواندن و نوشتن را به طریق خاص خود به میان عشایر برد تا جهل و بی‌سوادی را ریشه‌کن کند.

در این پژوهش سعی شده است با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی و استفاده از منابع و مآخذ کتابخانه‌ای و میدانی به بررسی نقش بهمن بیگی در ایجاد دانشسرای عشایری پرداخته شود.

کلیدواژه‌ها: بهمن بیگی، عشایر، دانشسرا، آموزش.

^۱. دانشجوی کارشناسی ارشد ایران اسلامی دانشگاه شیراز (fati.bineshi@yahoo.com)

مقدمه

حدود ۶۰ سال پس از آن که میرزا حسن رشدیه در دهه‌ی ۱۲۷۰ شمسی اولین مدرسه را به سبک جدید در تبریز و تهران تأسیس نمود و در تاریخ فرهنگ ایران نام نیکی از خود به جای گذاشت که همواره فرهنگ دوستان و دانش‌طلبان از او به نیکی یاد می‌کنند، محمد بهمن بیگی اولین مدرسه به سبک جدید را در بین ایلات فارس تأسیس کرد. هر چند میرزا حسن رشدیه تنها به عنوان مؤسس مدارس جدید در ایران به شمار می‌رود اما بهمن بیگی کسی است که آموزش و پرورش در عشایر را بدون بررسی همه جانبه‌ی عملکرد او، نمی‌توان به صورت جامع و کامل بررسی و ارزیابی نمود. زیرا او کسی است که ۳۳ سال در جهت تأسیس، گسترش و بهبود کمی و کیفی آموزش و پرورش در عشایر تلاش بی‌وقفه نمود.

محمد بهمن بیگی در سال ۱۲۹۹ در ایل قشقایی در خانواده محمود خان کلانتر تیره بهمن بیگلو از طایفه عملیه قشقایی دیده به جهان گشود. گویا زادنش در بهمن ماه آن سال بوده است. در آخر اسفند ماه همان سال کودتایی روی داد که مایه‌ی سقوط خاندان قاجار و انتقال حکومت از احمد شاه قاجار به رضا خان پهلوی گردید. رضاخان میرپنج که نخست به عنوان سردار سپه فرمانده ارتش شده بود، به تدریج وزیر جنگ و نخست‌وزیر گردید. پس از مدتی به نام رضاشاه پهلوی بر اریکه‌ی قدرت تکیه زد. تا پیش از کودتای اسفند ۱۲۹۹ همه‌ی ایلات بزرگ دارای ایلخانی بودند، در ساختار ایلی خود نیمه مستقل بودند. در آن زمان ایلخان قشقایی اسماعیل خان صولت‌الدوله، ملقب به سردار عشایر بود. سر کار آمدن رضاشاه آغاز حوادثی بود که ایلات و عشایر را دچار دگرگونی‌هایی کرد. او برای متمرکز کردن قدرت در مرکز کشور و در دست خود، شروع به قلع و قمع بزرگان و متنفذین کشور به ویژه ایلخانان و تضعیف ایلات نیرومند کرد. در کنار و همسایگی قشقایی‌ها، ممسنی‌ها و بویراحمدی‌ها نیروی رزمنده و توانمند دیگری بودند که رودرروی نیروهای نظامی رضاشاه پایداری می‌کردند، که به علت

یکپارچگی مردم و کوهستانی و بدون راه بودن منطقه از پا درآوردن و فرمان‌بردار کردن آنان کاری بسیار سخت بود. رضاشاه پیش از جنگ تنگ مرادی با بویراحمدی‌ها، با نیرنگ سردار عشایر را به تهران فراخواند و به دام انداخت. در تهران او را تحت نظر نگاه داشت. پس از شکست ارتش در تنگ مرادی از بویراحمد، شگرد دیگری به کار برد. سردار عشایر را آزاد کرد تا قشقای‌های خشمگین را آرام کند ولی بعد از مدتی سردار عشایر صولت‌الدوله را هم که مدتی آزاد کرده بود، بار دیگر به تهران احضار و در تبعید نگاه داشت. خانواده و فرزندان را هم به تهران تبعید و تحت نظر نگاه داشت. بعد از تبعید دوباره سردار عشایر، بیست نفر از خوانین و سران قشقای از جمله محمود خان سرپرست طایفه‌ی بهمن بیگلو به تهران تبعید و به سردار عشایر پیوستند. یک سال بعد چند نفر از زنان بی‌سواد از جمله خجسته بی‌بی همسر محمودخان هم تبعید گشتند. محمد بهمن بیگی در این سفر همراه مادرش بود (سهرابی، ۱۳۷۳: ۶۰).

بهمن بیگی پس از آن که همراه مادرش در تهران به پدر پیوست، در مدرسه‌ی علمیه‌ی تهران مشغول تحصیل گشت. در آن‌جا رتبه‌ی نخست را حایز گردید. پس از پایان دوره‌ی دبیرستان، وارد دانشکده‌ی حقوق دانشگاه تهران شد. در سال ۱۳۲۲ شمسی موفق به گرفتن لیسانس حقوق گردید.

پس از بازگشت به ایل به عنوان دستیار ناصرخان ایلخان جدید منصوب گشت. تحصیلات بهمن بیگی و آموزش جدید او مزایایی نسبت به مشاوران سنتی ایلخان برای او داشت. تسلط او به زبان‌های فرانسوی و آلمانی و انگلیسی، باعث پیشرفت ناصرخان در برخورد با خارجی‌ها شد. بهمن بیگی اولین اثر خود به نام «عرف و عادت در عشایر فارس» را در سال ۱۳۲۴ شمسی منتشر کرد. در بخشی از نوشته‌های خود به دولت وقت پیشنهاد کرد، دوایر فرهنگی سیار در عشایر تأسیس کند.

محمد بهمن بیگی (مدیر کل افسانه‌ای) در روز ۱۱ اردیبهشت ماه ۱۳۸۹ در شهر شیراز چشم از جهان فرو بست. پیکر وی صبح روز ۱۶ اردیبهشت با حضور بیش از



پښتونستان ښار علمي او مطالعاتي فریډم
پرتال جامع علوم انسانی

روستانشینان تشکیل می دادند. نه تنها در سیاست کشور که در تولید و اقتصاد هم همین گروه پیشرو و پیشتاز بودند (رزمجویی، ۱۳۸۹: ۵۹). در آن دوران که مردم ایلات و عشایر و روستانشینان سرگرم این گونه کارها و بزرگانشان در بیشتر مسائل سیاسی روز، دستیاران و ستون‌های استوار کاخ‌های فرمانروایی بودند، در غرب مردم و بزرگانشان، در تلاش برای دگرگونی شیوه‌های زندگی و پیشرفت و دستیابی به علوم و فنون و صنایع تازه‌تر بودند. هر روز در گوشه‌ای از کشورهای غربی، هوشمندان تلاش‌گر، موفق به اختراع تازه‌ای می شدند. در علم و دانش کشفیات تازه‌تری می کردند، اختراعات مایه‌ی پیشرفت در صنایع گوناگون می گشت. برای پیشرفت هر چه بیشتر و بهتر علوم و صنایع و فراگیری و آموختن آن‌ها به نوجوانان و جوانان، مدارسی تأسیس می کردند، تا یافته‌ها و دست‌آوردهای نوین را به همه‌ی فرزندان جامعه بیاموزند ولی در ایران آنچه مطرح نبود و به اندیشه‌ی مردم راه نمی یافت، دانش و بینش بود از دانش و پیشرفت خبری نبود. مکتب‌خانه‌هایی در شهرها و پاره‌ای از روستاهای بزرگ تأسیس می شدند. بیشتر کسانی که در این مکتب‌خانه‌ها درس می خواندند، فرزندان بزرگان و شاهزادگان و درباریان و سرمایه داران شهری بودند. در بسیاری از روستاها مکتب‌خانه‌ای وجود نداشت. فرزندان کدخدایان این روستاها یا بی سواد می ماندند، یا برای باسواد شدن، با تحمل مشکلاتی به روستاهایی که مکتب‌خانه داشتند، می رفتند (همان: ۶۱).

می توان گفت که علم و سواد هر چند که ذاتاً ارزشمند است و راه خروج از ظلمت‌ها و نادانی‌هاست، اما نمود این ارزش در جامعه عشایری به علت محدود بودن سواد و علم و نداشتن کارائی لازم آشکار نبود.

تأسیس مدارس سیار به سبک جدید در عشایر

بهمن بیگی پس از چاپ و انتشار کتاب «عرف و عادت در عشایر فارس»، نامه‌ای به دکتر علی شایگان وزیر فرهنگ که استاد او در دانشکده‌ی حقوق بود نوشت و از او

برای تأسیس مدرسه در عشایر، درخواست کمک کرد. به وزیر گوشزد کرد که برای آغاز کار دست کم به پنجاه آموزگار نیاز است و تقبل نمود که مسکن و وسایل حرکت و زندگی آموزگاران را شخصاً یا به وسیله رؤسای طوایف تأمین کند و نیز اعلام نمود که چنانچه وزارت فرهنگ موافقت نماید حاضر است عین تسهیلات فوق را در سایر عشایر جنوب نیز فراهم نماید. تنها درخواست او به کارگیری و پرداخت حقوق ۵۰ معلم بود که بایستی بتوانند شرایط ساخت زندگی عشایری را تحمل نمایند و اعلام نمود اگر وزارت فرهنگ قادر به تأمین چنین معلمانی نباشد او حاضر است عده‌ای آموزگار مناسب معرفی نماید (سهرابی، ۱۳۷۳: ۶۲) و در ابتدای نامه اعلام آمادگی کرد که برای توسعه‌ی تعلیمات اجباری در عشایر خود را در اختیار وزارت فرهنگ قرار دهد و در این راه مقدس بدون هیچ‌گونه توقع و انتظار از هیچ‌گونه کوشش و فداکاری کوتاهی نکند. بنا به نوشته‌ی خود بهمن بیگی، دکتر شایگان قصد کمک داشت، اما وزارت او طول نکشید. بهمن بیگی در تماس با مردم ایل قشقایی و مسافرت و دید و بازدیدها از بیشتر طوایف، متوجه این حقیقت تلخ و غم‌انگیز شد که چهارصد هزار نفر مردم عشایر در بی‌سوادی به سر می‌برند، می‌توان گفت به طور کامل از آموزش ابتدایی هم بی‌بهره‌اند. آرزوی بهمن بیگی برای یکسان کردن زندگی عمومی مردم عشایر منجر شد که وی حرفه‌ی خصوصی خود را ترک کند و آموزش و پرورش را به عنوان یک فعالیت تمام وقت دنبال کند (همان: ۶۳).

بزرگان ایلات و عشایر به این نتیجه رسیده بودند نیازهای جامعه ایجاب می‌کند که اقدامی برای درس خواندن و باسواد شدن مردم عادی و رعایا انجام دهند. حسن امداد در «تاریخ آموزش و پرورش در فارس» می‌نویسد:

«در سال ۱۳۲۵ شمسی که غائله‌ی قشقایی‌ها به نام نهضت جنوب در فارس روی داد، یکی از خواسته‌های سران نهضت تأسیس مدرسه در عشایر بود. دولت از سال ۱۳۲۷ درصد

انجام این امر برآمد ولی کار مهمی صورت نگرفت، تا این که وزارت فرهنگ در سال ۱۳۳۵ درصد برآمد که در استان‌هایی که ایلات و عشایر زندگی می‌کنند، دانش‌سراهای عشایری تأسیس کند» (امداد، ۱۳۸۵: ۵۶۷).

همچنین برای اداره‌ی مدارس عشایری، جوانانی از طوایف مختلف ایلی که حداقل گواهینامه‌ی ششم ابتدایی دارند، یا معلوماتی برابر آن داشته باشند، به مدت یک سال تحت تعلیم درآیند و سپس به طایفه‌های خود رفته و به تعلیم و تربیت فرزندان عشایر پردازند. بهمن بیگی از درخواست‌های کمک به وزیر فرهنگ و پیشنهادات خود به دولت نتیجه‌ای نگرفت. در این زمان وضع کشور آشفته بود. از سال ۱۳۲۰ که قوای متفقین کشور را اشغال کرده بودند، ارتش روسیه شوروی همچنان در آذربایجان و کردستان حکومت‌های کمونیستی تشکیل داده و قصد تجزیه‌ی ایران را داشتند، تا این که در سال ۱۳۲۵ هـ ش تحت تأثیر فشار افکار عمومی جهان و تلاش‌های پاره‌ای از سیاستمداران کشور، این مناطق را تخلیه و به کشور خود بازگشتند. کسی به داد مردم عادی چه در شهرها و چه در روستاها و عشایر نمی‌رسید. درخواست‌های بهمن بیگی بدون پاسخ می‌ماندند، ولی او بدون این که ناامید شود، تلاش می‌کرد. نخست به گونه‌ای محدود درس دادن به کسان خود را در خانه آغاز کرد. کوشید تا به آن‌ها خواندن و نوشتن بیاموزد. همسایه‌ها هم آمدند و از او خواستند که به آنان هم خواندن و نوشتن بیاموزد. کم‌کم فرزندان همسایه‌های دیگر هم آمدند و او برای این که به کودکان و نوجوانان، آموزش دهد و آنان را درس بدهد، ابزار کار آماده کرد و کلاس درسی در دامان طبیعت و بدون هیچ ساختمانی بدون همکاری اداره‌ی فرهنگ تشکیل داد. برایش روشن و آشکار گشت که تأسیس واحدهای آموزشی در عشایر بهترین راه خدمت به مردم عشایر است (مصاحبه با امرالله یوسفی، ۱۳۹۱/۹/۵).

در سال ۱۳۳۱ در سایه‌ی چادر مهمانی سنتی پدرش کلاسی برای کودکان و نوجوانان دایر کرد و به تدریس آن‌ها پرداخت. موقعی که ایل به سوی نقاط پرعلوفه و دارای گیاهان تازه تر کوچ می‌کرد، چادرها را درهم پیچیده بار می‌کردند و همراه ایل می‌رفتند. در محلّ جدید دوباره برپا می‌کردند و درس را ادامه می‌دادند. این نخستین دبستان چادری بود که در همه‌ی عشایر و روستاها شروع به کار کرده بود و محمد بهمن بیگی نخستین آموزگار عشایری بود که در عشایر شروع به کار کرد.

هندرشات^۱ تلاش‌های بهمن بیگی را با توجه به همکاری نکردن وزارت فرهنگ

چنین گزارش می‌دهد:

«حکومت هرگز برای عشایر غیر از نگه‌داری آن‌ها، تحت مراقبت و افزایش فشارهای نظامی سودی نداشت. به عنوان یک پیش آمد خوش آیند در این زمان یک برنامه‌ی همکاری فنی و اقتصادی به عنوان اصل چهار ترومن در ایران شروع شد. در آن زمان این هیأت به کشورهایی از قبیل ایران، یونان، کره و ترکیه در زمینه‌های فرهنگی و بهداشتی کمک می‌کرد» (قنبری، ۱۳۸۴: ۲۹).

بهمن بیگی با مدیر اصل چهار استان تماس گرفت و مدیر اصل چهار به بهمن بیگی پیشنهاد کرد با مشاور فرهنگی اصل چهار فارس آقای گیگن^۲ تماس بگیرد. بنابراین بهمن بیگی رهسپار شیراز شد. بهمن بیگی گیگن را پیدا کرد و با او از طرح خود و نیازهایش گفت‌وگو کرد. آقای گیگن در برابر خواست وی تعهد کرد که چادرها و وسایل کلاس را تهیه کند، در صورتی که بهمن بیگی آموزگاران را تأمین نماید این روشن بود که بر روی وزارت فرهنگ نمی‌شود برای کمک چندانی حساب کرد. در آن

زمان اصل چهار برای به عهده گرفتن مجموع مخارج چنین برنامه‌ای آماده نبود تصمیم گرفته شد از مردم عشایر کمک مالی خواسته شود. با امیدواری بیشتر شروع به تلاش کرد. بهمن بیگی توانست اجازه‌ی تأسیس دبستان‌های چادری را کسب کند. دبستان‌های چادری سیار که با ایل ییلاق و قشلاق کنند و نه تنها برای درس خواندن خانزاده‌ها و بزرگ‌زادگان بلکه برای درس خواندن همه‌ی مردم بود در سال ۱۳۳۲ وزیر فرهنگ برنامه‌ی آموزش و پرورش عشایر را تصویب کرد. انتخاب آموزگاران بر عهده‌ی محمد بهمن بیگی بود (سهرابی، ۱۳۷۳: ۶۵).

بعد از تأسیس دبستان‌های سیار که درچادر برگزار می‌شد، بهمن بیگی در جست‌وجوی آموزگار برآمد. پس از تلاش‌ها و دوندگی‌های بسیار جوانان روستایی را یافت، جوانانی که مختصر سوادی داشتند و حاضر می‌شدند خواسته‌اش را بپذیرند. آنان را برای آموزگاری برگزید. بهمن بیگی اولین دبستان چادری سیار را برپا کرده بود. اکنون گروهی آموزگار یافته بود و می‌توانست شمار نسبتاً زیادی دبستان چادری سیار داشته باشد. می‌توانست گروه بسیاری از پسران و دختران ایلیاتی را برای درس خواندن آماده کند.

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، هواداری مردم از دکتر مصدق، بگیر و ببندها در تهران و شهرستان‌ها لطمه‌ی سختی به کار بهمن بیگی وارد کرد. گروهی از آموزگاران که دوره‌ی چند هفته‌ای آموزش ضمن خدمت را گذرانیده بودند، به بهانه‌ی ناامنی در عشایر حاضر به ادامه‌ی کار نشدند، ولی او ناامید نشد با همان تعدادی که حاضر شدند کار بکنند، برنامه‌های خود را ادامه داد. با تلاش بسیار و سرکشی‌های مداوم و راهنمایی آموزگاران و پرسش‌های درسی از دانش‌آموزان، تشویق و ترغیب آموزگاران و کودکان به اداره‌ی فرهنگ فارس و وزارت فرهنگ نشان داد، این آموزگاران کم‌سواد که پاره‌ای از آنها ششم ابتدایی و پاره‌ای هم سواد و معلوماتی در همین حد داشتند و مدرک نداشتند بهتر از آموزگاران دیپلمه‌ی شهری کار می‌کنند. بازدید پاره‌ای از مسئولین کشور از این

دبستان‌ها، مشاهده‌ی پیشرفت بسیار خوب و عالی پسران و دختران عشایری، باعث شد که او را حمایت کنند. خورد و خوراک آموزگاران را بزرگتران آبادی‌ها تأمین می‌کردند. در تمام مدت سال مهمان بودند. مختصر حقوقی به وسیله‌ی خوانین و کدخدایان و ریش سفیدان جمع‌آوری و به آنان پرداخت می‌شد. بهمن بیگی پس از گذشت حدود دو سال به این نتیجه رسید که، پرداخت حقوق آموزگاران از طرف مردم کاری است که با مشکل روبه‌رو می‌شود. حقوق آموزگاران به بهانه‌های مختلف درست تهیه و پرداخت نمی‌شود. خیرخواهان از پرداخت حقوق آموزگاران عاجز گشته و ناتوان مانده بودند. آمریکایی‌ها کمک‌های کمی می‌کردند. وزارت فرهنگ هم رغبت چندانی به تربیت و استخدام آموزگاران عشایری نشان نمی‌داد. هیئت عملیات اقتصادی آمریکا کم‌کم بساط خود را جمع کرد و رفت. بعد از تلاش و دوندگی‌های زیاد سرانجام تلاش‌هایش نتیجه داد. او نوشته است:

«به تدریج کسانی پیدا شدند که اجازه ندادند من تنها و بی‌کس
 بمانم... ناگهان مردی به نام کریم فاطمی که به مدیریت کل
 آموزش و پرورش فارس رسیده بود به حمایت برخاست»
 (بهمن بیگی، ۱۳۸۸: ۲۱؛ پروین زاد، ۱۳۸۴: ۱۰).

دکتر کریم فاطمی از چند مدرسه‌ی بسیار عشایری دیدن کرده و از پیشرفت درسی دانش‌آموزان خوشش آمده بود. تحت تأثیر قرار گرفت و علاقه‌مند به ادامه‌ی کار تعلیمات عشایری شد. بهمن بیگی در سال ۱۳۳۴ توانست ترتیب بازدید گروهی از کارکنان وزارت فرهنگ را از یک دبستان بسیار موفق عشایری بدهد و ارزش کار دبستان‌های عشایری را به آنان نشان دهد. این بازدید بر روی آنها تأثیر مطلوب داشت. مدتی بعد از این بازدید، وزارت فرهنگ موافقت کرد، حقوق آموزگاران و بهمن بیگی را بپردازد. بهمن بیگی خود چنین نوشته است:

«کریم فاطمی به حمایتم برخاست. به این شرط که من عضویت رسمی وزارت آموزش و پرورش را بپذیرم. پذیرفتم و استخدام شدم».

بهمن بیگی به عنوان رئیس دایره‌ی تعلیمات عشایری فارس انتخاب شد از همین پست استفاده کرد و برای دیگر تیره‌ها و طوایف، آموزگار و دبستان و امکانات آموزشی درخواست کرد، همچنین برای تربیت نیروی آموزشی درخواست تأسیس دانشسرای عشایری کرد. او توانسته بود هفتاد و هشت دبستان چادری سیار در عشایر تأسیس کند. گروه زیادی از دختران و پسران ایلیاتی در این دبستان‌ها درس می‌خواندند. بهمن بیگی که شب و روز برای تأسیس دبستان‌های عشایری بی‌کار نمی‌نشست و همیشه کوشش می‌کرد، در سال ۱۳۳۴ نامه‌ای به وزارت فرهنگ نوشت و در آن یادآور شد که برای باسواد کردن کودکان و نوجوانان عشایر و روستاها دانشسرای تأسیس شود که در آن جوانان کم سواد عشایری و روستایی آموزش دیده به طایفه‌های خود برگردند و نوآموزان را درس بدهند. پس از زحمات بسیار و کمک‌های دکتر فاطمی طرح تعلیمات عشایری به تصویب رسید. مهم‌ترین مصوبه‌ی طرح تعلیمات عشایری برای مردم بیابان‌گرد و روستایی دو چیز بود. یکی زمان تعطیلات دبستان‌های سیار عشایری از آخر اسفندماه تا آخر اردیبهشت‌ماه که ایل در حال کوچ از قشلاق به بیلاق بود و از شانزدهم شهریور تا پانزدهم مهر که ایل در حال کوچ از بیلاق به قشلاق است. مصوبه‌ی دوم مربوط به سن پذیرش دانش‌آموزان بود. سن پذیرش دانش‌آموزان از قانون پذیرش دانش‌آموزان در شهرها و مصوبات آموزش و پرورش شهر پیروی نمی‌کرد (مصاحبه با امرالله یوسقی، ۱۳۹۱/۹/۵).

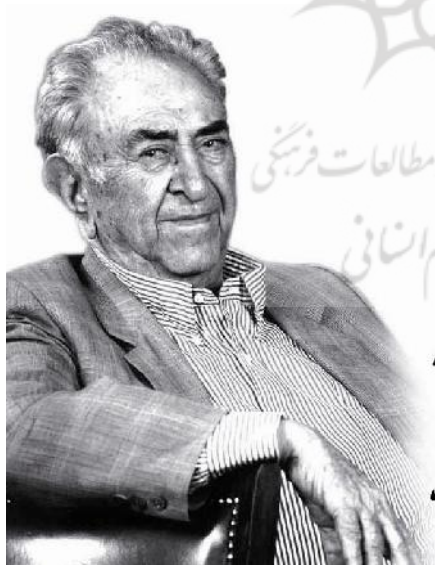
تأسیس دانشسرای عشایری

در طرح تعلیمات عشایری، برای تأمین نیروی آموزشی مورد نیاز، طرح تأسیس دانشسراهای عشایری پیش‌بینی شده بود. وزارت فرهنگ در سال ۱۳۳۵ اقدام به تأسیس چند باب دانشسرای عشایری نمود. در ارومیه (رضائیه سابق)، اسلام آباد غرب (شاه‌آباد سابق)، زاهدان، گنبد کاووس، دشت آزادگان (دشت میشان سابق) و بهبهان روی هم هشت باب دانشسرای عشایری در استان‌هایی که مردم عشایر و کوچ‌رو زندگی می‌کردند، تأسیس گردید. جوانان روستایی و عشایری که مدرک شش ابتدایی یا سواد معادل آن داشتند، می‌توانستند در امتحان ورودی این دانشسراها شرکت جویند. آنان که بالاترین میانگین نمره‌های قبولی را می‌آوردند، براساس گنجایش و میزان بودجه و اجازه‌ی پذیرش دانشسرا و سهمیه‌ای که برای هر طایفه در نظر گرفته شده بود، پذیرفته می‌شدند. پذیرفته‌شدگان برای مدت یک سال با هزینه‌ی دولت شبانه‌روزی گشته و آموزش‌های لازم را می‌دیدند. پس از یک سال دوره‌ی آموزش و آماده شدن برای تدریس با پایه‌ی یک کمک آموزگاری استخدام و به روستاها و طایفه‌های خود اعزام می‌شدند. سال‌های نخستین جوانان باسواد در روستاها و به ویژه در میان کوچ‌روها کم پیدا می‌شد. کسانی که شرایط لازم را داشته باشند و بتوانند در امتحان ورودی دانشسرا شرکت کرده از عهده‌ی امتحان برآیند بسیار کم بودند (سهرابی، ۱۳۷۳: ۹۴).

در استان فارس هم مانند جاهای دیگر دانشسرای عشایری دایر گردید. در شهر شیراز روبه‌روی کاخ باغ ارم و به فاصله‌ی نسبتاً زیادی از آن دانشسرای عشایری ساخته شد. دانشسرای عشایری فارس در سال ۱۳۳۶ با شصت نفر دانش‌آموز پذیرفته شده از روستازاده‌ها و ایلداتی‌های فارس کار خود را آغاز کرد. دانش‌آموزان با شناخت دقیق بهمن بیگی معرفی شده بودند (یوسفی، ۱۳۸۳: ۱۳۱). پذیرفته‌شدگان دانشسرای عشایری فارس شهری نبودند. بیشتر از خان‌زاده‌ها و کدخدازاده‌ها و فرزندان افراد با نفوذ و میرزاها و مکتب‌دارها و پیشنمازهای روستاها و ایلداتی‌ها بودند. وجود خان‌زاده‌ها و

کدخدازاده‌ها می‌توانست برای تعلیمات عشایری و بهمن بیگی هم سودمند باشد، هم زیان‌آور. سودمند از این بابت که آنان با بهره‌گیری از نفوذ و احترام خود می‌توانستند اعتماد مردم را جلب و دختران و پسران بیشتری را به دبستان‌ها بیاورند. زیان‌آور از این نظر که امکان داشت پاره‌ای از آن‌ها با استفاده از همین موقعیت کم‌اداری خود، به جای خدمت و تلاش در راه پیشرفت فرزندان مردم طایفه‌ی خود، بیشتر برای تحکیم قدرت و نفوذ و موقعیت خانواده‌ی خود در بین مردم کوشش کنند. سال‌های نخست تا اندازه‌ای کند پیش می‌رفت. ولی تلاش بهمن بیگی و آموزگاران فوق‌العاده بود. آموزگاران عشایری با آگاهی از مشکلات بهمن بیگی و عشق او به پیشرفت نوآموزان تا جایی که می‌توانستند، تلاش می‌کردند. بهمن بیگی از پاره‌ای از دبستان‌ها سالی دو بار دیدن می‌کرد، از پاره‌ای دیگر سالی یک بار و از پاره‌ای از آن‌ها حتی سالی یک بار هم نمی‌توانست دیدن کند (مصاحبه با امرالله یوسفی، ۱۳۹۱/۹/۵).

تعلیمات عشایری که به صورت دایره‌ای از اداره‌ی کل فرهنگ استان فارس و زیر نظر مدیر کل فرهنگ کار می‌کرد، هر سال با پیشرفت‌های چشم‌گیری افتخارات بیشتری کسب می‌کرد. در سال ۱۳۴۱ با تلاش و پافشاری بهمن بیگی که رئیس دایره‌ی تعلیمات عشایری بود، مسئولین قبول کردند که در دانشسرای عشایری دختران را بپذیرند، تا در دانشسرا آموزش دیده و آموزگار شوند (بهمن بیگی، ۱۳۸۸: ۳۲). بنابراین سهمیه‌ای برای دختران عشایری در دانشسرای عشایری فارس منظور گشت. این دانش‌آموزان دختر، خیلی سخت تلاش می‌کردند. با راهنمایی و کوشش آموزگاران خود پیشرفت شگفت‌انگیزی داشتند. بسیاری از آنان در سال دو کلاس و سه کلاس می‌خواندند و به سرعت به کلاس ششم ابتدایی می‌رسیدند. با راهنمایی آموزگاران راهی شهرها می‌شدند. دانشسرای عشایری در سال ۱۳۴۱ از دختران جوان هم مانند مردان جوان داوطلب ثبت نام به عمل می‌آورد، تا در امتحان ورودی دانشسرای عشایری شرکت جویند به علت مخالفت بسیاری از خانواده‌ها که نمی‌خواستند و برایشان سخت بود که دخترانشان یک



با یک چادر با دو زیلو

شش گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
با یک تخت سایه و آفتاب کج سفید
پرمان چای مع علوم انسانی

بنای همگنی را پی افکنده بودم، بنایی استوار

بنایی که از باد و باران بیم گزند داشت

تأسیس دبیرستان عشایری

آموزش عشایری و یا تعلیمات عشایری تا سال ۱۳۴۶ با تلاش شبانه‌روزی آموزگاران و کوشش بهمن بیگی کار کرد، دانشسرای عشایری هر ساله بر تعداد پذیرفته شدگان می‌افزود. در بسیاری از طوایف و روستاها دبستان‌های ثابت و سیار و نیمه سیار عشایری تأسیس شده بود. بسیاری از دانش آموزان پسر و دختر دبستان‌های عشایری دوره‌ی شش ساله‌ی ابتدایی را به پایان رسانیده بودند و موفق به گرفتن گواهینامه‌ی ششم ابتدایی شده بودند. پاره‌ای از آن‌ها که سنّ شناسنامه‌شان بالا و واجد شرایط شرکت در امتحان ورودی دانشسرای عشایری بودند، به دانشسرا رفته و بسیاری قبول شده و آموزگار می‌شدند و به جمع تلاش‌گران تعلیمات عشایری می‌پیوستند. کار به جایی رسیده بود که هر سال چندین برابر نیاز سال تحصیلی دانشسرا، داوطلب در امتحان شرکت می‌کردند. شهریور ماه دانشسرا تعطیل می‌شد. بهمن بیگی برای بهره‌برداری از استعدادهای برتر و تشویق دانش‌آموزان دبستان‌های عشایری به تلاش بیشتر و درس خواندن و همچنین تربیت نیروی تحصیل‌کرده‌ی سودمندتر که در مکتب خود تربیت شده باشند در سال تحصیلی ۱۳۴۶ دست به ابتکار تازه‌ای زد آموزشگاهی با چهل نفر دانش‌آموز مستعد کم بضاعت عشایری در خیابان مشیر نو تأسیس کرد. این دانش‌آموزان در بین صدها دانش‌آموز که همان سال گواهینامه‌ی ششم ابتدایی گرفته بودند، برگزیده شدند. از دانش‌آموزان ششم آن سال کسانی که معدل نمره‌های امتحانی‌شان پانزده و بالاتر از آن بود، ثبت‌نام شدند. امتحان سختی که به نوعی مسابقه ورودی بود از آن‌ها به عمل آمد (سهرابی، ۱۳۷۳: ۱۵۵). چهل نفر که میانگین نمره‌هایشان در این مسابقه بالاتر بود برگزیده و پذیرفته شدند. مدیریت آموزشگاه به علی محمد نظامی واگذار شد. یک سال بعد آموزشگاه به ساختمانی نوساز در خیابان معدل که در ده هزار متر مربع زمین وقفی بنا شده بود، انتقال یافت. دبیرستان به سرعت راه تکامل پیمود، آموزشگاه دبیرستان عشایری خوانده شد. هر سال یک کلاس به آن افزوده می‌شد تا به صورت کامل یک دبیرستان

درآمد. بهمن بیگی شخصاً کلیه مسائل درسی و رفتارهای دانش‌آموزان را زیر نظر می‌گرفت. از بهترین دبیران باسواد زبده‌ی شیراز برای تدریس در دبیرستان عشایری بهره‌برداری می‌کرد.

دبیرستان عشایری تا سال تحصیلی ۱۳۵۷ که انقلاب اسلامی پیروز شد به کار خود ادامه داد. صدها فارغ‌التحصیل این دبیرستان در دانشگاه‌های کشور و جهان در رشته‌های گوناگون تحصیل کرده و به درجات علمی رسیدند (مصاحبه با امرالله یوسفی، ۱۳۹۱/۹/۵).

نتیجه‌گیری

موفقیت‌ها و آماده کردن برای فراگیری علوم و فنون و پرورش استعدادهاى کودکان عشایری مدیون تحمل رنج‌ها و تلاش‌های خستگی‌ناپذیر محمد بهمن بیگی است. او طی سال‌ها، از مدارس چادری خود، بی‌شمار افراد فرهیخته را به سراسر ایران و جهان گسیل داشته است. یکی از شیوه‌های آموزشی بهمن بیگی که تأثیرات فراوانی در پیشرفت برنامه‌هایش داشت، آوردن دبستان‌های برجسته عشایری به شیراز و نشان دادن آن‌ها به شاگردان دانشسرای عشایری بود. از جمله شیوه‌های تعلیم و تربیت وی، آموزش مهارت فنی در کنار تدریس دروس عادی به دانش‌آموزان عشایری بود. بهمن بیگی در مدت سی سال چنان انقلابی در زمینه‌ی تعلیم و تربیت فرزندان عشایر به وجود آورد که نامش در جهان به مدیر کل افسانه‌ای مشهور شد. تأسیس مدارس سیار به سبک جدید در عشایر، تأسیس دانشسرای عشایری و همچنین دبیرستان عشایری از جمله اقدامات بهمن بیگی در زمینه‌ی آموزشی است.

منابع و مأخذ

- بهمن بیگی، محمد (۱۳۸۸). *به اجاق قسم*. شیراز: نوید.

- پروین زاد، مهدی (۱۳۸۴). «آموزش کوچندگان». کیهان فرهنگی. شماره ۲۳۰: صص ۱۳ - ۵.
- رزمجویی، محمدکرم (۱۳۸۹). *نخستین آموزگار ایل*. شیراز: کیان نشر.
- سهرابی، علی (۱۳۷۳). *آموزش و پرورش در عشایر ایران*. شیراز: مرکز نشر دانشگاه شیراز.
- قنبری، امید (۱۳۸۴)، *زندگی نامه و خدمات علمی و فرهنگی استاد محمد بهمن بیگی*. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- یوسفی، امرالله (۱۳۸۳). *مدیر کل افسانه‌های*. شیراز: تخت جمشید.
- _____ (۱۳۹۰). *نمونه‌ای از روش‌های آموزشی محمد بهمن بیگی در مدارس عشایری ایران*. شیراز: قشقایبی.

منابع مصاحبه‌ای

- امرالله یوسفی. *اقدامات و نقش بهمن بیگی در ایجاد دانشسرای عشایری و آموزش و پرورش*. ۱۳۹۱. باغ ارم شیراز.





شروېشگاه علوم انساني و مطالعات فرهنگي
پرتال جامع علوم انساني